



## نقدی بر نمایش «اتول سُورون» نوشته باقر سروش و کارگردانی شهروز دل افکار بوی تئاتر می آید



رضا آشفته  
منتقد تئاتر

بوی تئاتر می آید از اتول سُورون در این سرمای زمستانی ۹۹ و سال بلا و کرونا. بوی تئاتری که به ظاهر می خواهد کمدی باشد در سه پرده اما انگار ناخواسته سر از تراژدی نیز درمی آورد و در واقع ما دچار یک کمدی تراژدی درگیر کننده می شویم که به شوخی و جد می خواهد سرگذشت اولین اتول وارد شده از فرانسه به دربار ناصرالدین شاه قاجار لایالی را نمایان کند. او که از یکسال قبل در تدارک فراگیری رانندگی و رل در دست گرفتن است و با کلاه و عینک ویژه از همه کارهای مملکت و رتق و فتق امور دل کنده و حتی دل به روزگار بانوان حرمسرا نیز نمی سپرد. زنانی که از این اتول احساس بیچارگی می کنند که دارد روزگارشان سیاه می شود. بالاخره اتول می رسد و شاه بیشتر از مملکت و زنانش دور می شود و حالا زنان در تدارک توطئه اند که اتول را در یک تصادف ساختگی که جان شاه نیز در خطر نباشد، ویران کنند اما از بیرون نیز توطئه ای می شود از سوی آزادیخواهان منتقد و شاید هم مافیایی که در دربار به کمین نشسته و این باعث می شود که شاه در یک ترور نافرجام دچار فلجی و بی زبانی شود. پسرعموی شاه که بدل اوست، قرار می شود تا بهبودی شاه بر سلطنت بنشیند و مملکت داری کند اما زنان نمی پذیرند و شاه را چون عروسکی می خواهند در پس خیمه بگردانند و هر یک به نوعی گوشه ای از چرخ روزگار را در دست گیرند و مملکت داری کنند...

آغاز کمی به درازا می کشد و آسمان و ریسمان زیاد بافته می شود تا اصل قصه بر ما معلوم شود که این نقص متن است اما از زمانی که شروع می شود بدترستی در پیچ و تاب ماجراها و رویدادهایی قرار می گیریم که نسبت ما را با اتول شاهی و تهدیدها و بی خیالی ها و سر آخر ترور نافرجام آشکار می کند. اما در اجرا به دلیل آنکه پایان نوعی تراژدی و مقدمه سقوط شاهی است و بویژه ترور نیز فرجام اوست لحن و فضا تراژدی و به گونه ای هولناک و در واقع گروتسک گونه است و چه بهتر که از همان آغاز چنین خواسته ای

مقدمه چینی شود برای ورود به این هولناکی غایی که نتیجه بی مبالائی و رعب و وحشت حکومت شاهی است که طلبکارانه مردم را و به گونه ای اهل دربار را زیر ستمگری هایشان له و خوار می کند. شاید بی مقدمه شکستن کمدی و رسیدن به یک بافتار تراژیک نتواند ذهن را درگیر مابقی ماجراها کند. با توجه به اینکه نیمه دوم کار هم جدی تر و پخته تر و هم رتوش شده تر به نظر می آید و منطق متنی درست تری را نیز نمایان می کند بنابراین نیمه اول باید رتوش شود و کمی ها و کاستی هایش برآورده شود و زیاده گویی هایش حذف گردد.

اما شهروز دل افکار در دومین تجربه کاری اش گام های بلندتر و بهتری برداشته که توانسته با گروهی از هنرجویان تحت تعلیمش این اجرا را سروسامانی بدهد که هم بیان های آنان گرم و گیرا باشد و هم بدن های فعال و خلاق را به کار گیرند. حتی برخی از چهره ها نیز می توانند تا دوسه سال بعد بسیار بدرخشند اگر همین راه را بدرستی پیمایند و از راه اصلی پا بیرون نگذارند. بازیگرانی همچون پیام حق نژاد در نقش شاه و ارسلان شهبازیگی در نقش نقال و طبیب و بقیه نیز به درک درستی از ارائه تیپ و بازی کمدی رسیده اند و بویژه نسبت های دقیقی با تعزیه مضحک که یکی از شکل های کمدی برآمده در دوران شکوه تعزیه در زمان حکومت قاجار هاست، برقرار کرده اند. اینها تعلیمات درستی است که می تواند در گستره دانشگاهی نیز فعالان بازیگری ما را



دچار اتفاقات بهتری کند. در این اجرا نیز ایده های پویایی به کار گرفته شده که می تواند هم چشم نواز باشد و هم درنگ دقیق تری را برای رویارویی با یک کمدی درست و درمان همراه کند که درواقع همان بوی تئاتر را به مشام برساند. تئاتر نیازمند ارائه شکل های درست و خلاق است که اگر نباشد انگار همه چیز راه به جایی نخواهد برد و چشم ها و گوش ها به مرور خسته و دچار کسالت و ملال خواهد شد. این ایده های زیبا شامل پارچه سفید و بزرگی می شود که اندرونی دربار و زنان حرمسرا را به بازی می گیرد و هر یک سر از گوشه ای در می آورند و بازی متفاوت و در واقع فضا و میزانشن متفاوتی را نمایان می کنند. بعد نیز همین پارچه که شکل های دیگری را به خود می گیرد و در ارائه میزانشن های تنوع اجرا را پیش می برد و همین خود عاملی پیش برنده و تصویری است که شمایل اجرا را با ترکیب های زیباتر تصویر می کند. اما اتول نیاز به تحول دارد که تداعی گر یک اتول واقعی باشد تا با حضور ۴ بازیگر به حرکت درآید. به هر حال تا اینجا خلاقیت های موجود در اجرا مخاطب را پای کار می نشاند و روال درست ضرابهنگ ها و هماهنگی ها نیز باعث می شود هیچ لحظه ای مخاطب احساس خستگی و کسالت نکند. هر چند که دقایقی باید از نیمه اول کاسته شود که بیان دقیق تر و مهندسی شده تری بیابد تا نسبت به حس و زوایدی که بازیگران بنابر بازی خود به کار

افزوده اند و کمکی به حال آن نمی کند. اتول سورون از دل تاریخ می گذرد و به ما نسبت های معاصر تری می دهد و زبان اجرا زبانی معاصرتر می شود که آن شعر خیام (ما لعبتک انیم و فلک لعبت باز...) زینده میزانشن خواهد شد که زنان شاه نیمه جان را به بازی بگیرند و صدایشان گرداننده صدای خوش و یکتایی می شود که زمین و زمان نیازمند آن هستند. به هر تقدیر، لحن نیز شعاری نمی شود و تصویر نیز گویای دگرگونی غایی درامی است که می خواهد ما را بر خوردار از اقتداری گرداند که در آن حیات و ممات مان در گردونه خواست و تحرک وجودی خودمان رقم خواهد خورد تا شاهی که همه چیز را اسباب بازی می داند و دل به بازی خود می سپارد و جامعه و سرنوشت مردمانش اصلاً و ابداً ضرورتی ندارد.